

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده لاجرح
موضوع جزئی: ادله قاعده _ بررسی مانع مشروعیت قاعده _
بررسی راه حل اول _ راه حل دوم (میرزای قمی)
تاریخ: ۱۱ دی ۱۴۰۰
مصادف با: ۲۷ جمادی الاول ۱۴۴۳
جلسه: ۲۴

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم بعد از آنکه مقتضی اعتبار و مشروعیت در قاعده لاجرح به اثبات رسید و آیات و روایت متعددی این مسئله را اثبات کردند و ادله دیگری هم به کمک اینها آمدند مانع مهمی در برابر مشروعیت و اعتبار قاعده وجود دارد که باید این را هم مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم. آن مانع ناشی از دو امر بود. یکی وجود تکالیف شاق و مشقت آمیز در شریعت مانند جهاد، صوم در روزهای گرم تابستان و... و دیگری هم نفی تکلیف در مواردی که اسهل از موارد یاد شده است. آنگاه گفتیم چطور می توانیم ملتزم به اعتبار این قاعده شویم و به عنوان یک قاعده کلی در شریعت آن را بپذیریم. این اشکالی است که گفته شد راه های مختلفی برای حل آن طی شده.

یک راهی را صاحب فصول ذکر کرده بودند که گفتیم این در واقع پاسخ محسوب نمی شود و این مانند این است که صورت مسئله پاک شود و باعث خروج از محل بحث می شود.

به جز این راهی را سید طباطبایی بنا بر نقل مرحوم نراقی ارائه کرده اند که این راه را ذکر کردیم و گفتیم این راه از سوی صاحب فصول مورد پذیرش قرار گرفته در بیانی دیگر غیر از بیانی که اشاره کردیم.

همچنین مرحوم مراغی در عناوین هم آن را پذیرفته اند لکن اضافاتی در اینجا ذکر کرده اند ضمن اینکه به هر دو امری که موجب شبهه و اشکال شده پرداختند. این ماحصل مطالبی است که تا اینجا عرض کردیم.

بررسی راه حل اول

حال آیا می توان به این راه ملتزم شد یا خیر. اصل راه حل سید طباطبایی این بود که آنچه در شریعت از تکالیف شاق وارد شده، در واقع حرجی نیستند برای اینکه با قطع نظر از شریعت عاداتا و به نحو متعارف این امور بین مردم واقع می شود و مردم مرتکب این امور می شوند. و چیزی که اغلب مردم آن را انجام می دهند بدون اینکه سختی و مشقتی احساس کنند و بدون اینکه عوض قابل توجهی را مطالبه کنند، حاکی از حرجی نبودن این تکلیف است.

آنگاه نمونه هایی را ذکر کردند مانند آنهایی که از روی غیرت و با هر دینی در برابر هجمه کنندگان می ایستند. اصل راه حل همان بود که گفتیم، اجمالا هم صاحب فصول و هم صاحب عناوین اینها را پذیرفته اند منتهی صاحب عناوین اضافاتی را هم ذکر کرده اند. این راه به نظر می رسد چند اشکال دارد.

اشکال اول

اشکال اول این است که ایشان می‌گویند مردم غالباً اینچنین هستند که بعضی از این کارها را انجام می‌دهند در حالی که هیچ احساس حرجی نمی‌کنند، ولی این قابل قبول نیست. چون اینکه ما ملتزم شویم به اینکه مردم این کارها را انجام می‌دهند و متعارف است در بین مردم، باعث حرجی نبودن آن تکالیف نمی‌شود. به عبارت دیگر فرق است بین اینکه ما بگوییم مردم این کارها را با طیب خاطر و رضایت باطن انجام می‌دهند و لو اینکه حرجی باشد. و بین اینکه بگوییم چون مردم انجام می‌دهند حرجی نیست. مواردی که نام بردند مثل دفاع از وطن، دین، ناموس و... مردم این کارها را انجام می‌دهند و احساس سختی نمی‌کنند، معنایش این است که این‌ها با طیب خاطر این کارها را انجام می‌دهند. اما نه اینکه سختی را نفی کنند در مورد این کارها، چون این کارها اگر دوام داشته باشد مشقت و سختی دارند، اما این سختی و مشقت‌ها مانع خودداری و سرباز زدن مردم از این امور نمی‌شود. پس این راه حل در حقیقت حرجی بودن را نفی نکرده، التزام نوع مردم را به این تکالیف پذیرفته است.

بعلاوه یک سری از امور هستند که در بین مردم شاید خیلی رواج هم نداشته باشد. چیزهایی است که از نظر عرف ضیق محسوب می‌شود، حرج شمرده می‌شود بر فرض ما مواردی که شما می‌گویید را بپذیریم که حرجی نیست، اما بالاخره مبارزه با هوای نفس، پرهیز از اخلاق رذیله و مجاهدت‌هایی که انسان باید از نظر نفسانی با خودش داشته باشد، حرجی بودنشان قابل انکار نیست و حتماً در آن‌ها ضیق و حرج وجود دارد. لذا این راه حل نمی‌تواند همه اموری را که مشتمل بر ضیق و حرج است را حل کند.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که این راه حل نسبت به نفی حرج در مورد بسیاری از امور که کمتر از امور یاد شده هستند پاسخی ارائه نمی‌دهد. یعنی یک سری از تکالیف مانند جهاد، حج، روزه در گرما تابستان ثابت اند، اما تکالیفی را می‌بینیم که بسیار ساده تر از این تکالیف هستند که به وسیله ادله نفی شده اند و نفی این‌ها هم به واسطه حرجی است که در آن‌ها وجود داشته. این در عبارات و کلمات فقها هم آمده. در حالی که این راه حل نسبت به آن بخش از تکالیف منفی به سبب لاجرج، هیچ پاسخی ارائه نمی‌دهد.

اشکال سوم

اشکال سوم مربوط به ادعایی است که ایشان داشته و گفتند ما می‌بینیم بسیاری از مردم بدون عوض یا با عوض ناچیز این کارها را انجام می‌دهند، مثلاً دفاع می‌کنند و با دشمنان جنگ می‌کنند. بر فرض ما این راه را در مورد بعضی از کارهایی که مردم می‌کنند بپذیریم، اما این در امور مانند جهاد، حج، خمس، روزه در ایام گرما مسلم نیست که آن‌ها بدون عوض این کار را بکنند. خیر، چه بسا پذیرش و تحمل سختی‌ها صرفاً بخاطر عوض‌هایی است که برای این‌ها ذکر شده. چه پاداش‌هایی برای مجاهدان ذکر شده، چه پاداش‌هایی برای کسانی که خمس می‌دهند یا حج می‌روند ذکر شده. یعنی اینطور نیست که آن‌ها هم من دون عوض یا بعوضِ یسیر باشد.

اشکال چهارم

اشکال چهارم این است که ایشان فرمود کسی از روی تعصب جنگ می‌کند، حکایت از حرجی نبودن این کارها می‌کند. چون مردم بدون اینکه احساس سختی و مشقت داشته باشند دست به این کارها می‌زنند. این کارها را انجام می‌دهند، اگر غیرت به خرج می‌دهند، برای این نیست که این‌ها اموری راحت هستند. از نظر شدت در کار و مشقت و سختی امری کاملا واضح و روشنی است، لکن این‌ها به انگیزه‌های مختلف این کارها را انجام می‌دهند. برای آن‌ها عوضی در نظر می‌گیرند، اینکه می‌گویند این کارها سخت نیست یا بدون عوض انجام می‌دهند اشتباه است، چون هم سختی آن روشن است و هم اینکه با عوض‌های قابل توجه نوعا این کارها را انجام می‌دهند.

اشکال پنجم

اشکال پنجم که صرفا در حد یک احتمال ممکن است مطرح شود، این است که بعضی از مواردی که مستدل ذکر کرده، در واقع از امور ضروری محسوب می‌شوند. یعنی اگر ضرورت اقتضا کند این کارها را انجام می‌دهند و الا لولا الضرورة دست به این کار نمی‌زنند و اگر چیزی از روی ضرورت انجام شد، دگر نمی‌توانیم به سبب انجام آن توسط مردم بگوییم حرجی نیست. کار اگر مضطر^۱ الیه باشد و از روی ضرورت باشد، نمی‌تواند نفی حرجی بودن کند. چه بسا حرجی باشد و از روی ضرورت انجام شود.

بررسی کلام صاحب فصول

با پاسخی که به ایشان دادیم، سخن صاحب فصول هم که به نوعی تایید آن محسوب می‌شود (چون ایشان هم تقریبا همین معنا را با عبارات دیگری بیان کردند)، محل اشکال و شبهه می‌شود و دیگر تکرار نمی‌کنیم، چون همان اشکالاتی که به سید طباطبایی شد، به صاحب فصول هم وارد می‌شود.

بررسی کلام صاحب عناوین

از کسانی که این راه حال را پذیرفته، مرحوم مراغی در عناوین است. عرض کردیم ایشان در کتاب عناوین این راه را پذیرفت، منتهی فرمود که لازم است توضیحات و اضافاتی داشته باشد. توضیحاتی که ایشان ذکر کرد، بیشتر در قالب مثال و برخی مواردی که در عرف جریان دارد صورت گرفت که لازم نیست به آن‌ها پرداخته شود. پاسخی که ما برای راه حل دادیم، نسبت به آن بخش از سخنان صاحب عناوین هم پاسخ محسوب می‌شود.

۱. صاحب عناوین مؤیدی را ذکر کرد و فرمود ما می‌بینیم بعضی از متدینین، آن‌هایی که اهل مراقب بیشتر اند، همه این تکالیف را انجام می‌دهند، بلکه زائد بر این تکالیف الزامی، به مستحبات هم پایبند اند و به هیچ وجه احساس سختی و مشقت نمی‌کنند و در زندگی آن‌ها هیچ خللی وارد نمی‌شود.

به نظر می‌رسد این هم لایخلو عن اشکال، اینکه کسی از این افراد متدین این تکالیف را انجام دهد و احساس سختی صعوبت نداشته باشد، دلیل بر حرجی نبودن این تکالیف محسوب نمی‌شود. اینکه افرادی از حیث درجه تحمل افراد خاصی باشند و به گونه‌ای عمل کنند که احساس سختی نکنند، این را نمی‌شود ملاک قرار داد. اساس راه حل این بود

که غالب مردم اینچنین اند که این کارها را انجام می‌دهند و آن‌ها را حرجی نمی‌دانند. این نمی‌تواند مؤید این راه حل باشد. بعضی از متدینین که اینچنین اند، نمی‌تواند قیاس شود با اغلب مردم و اینکه متعارف است بین مردم که این کارها را انجام می‌دهند و احساس سختی نمی‌کنند. به هر حال وجه تایید آن راه حل با آنچه که صاحب عناوین گفتند خیلی روشن نیست و در واقع این نمی‌تواند به عنوان مؤید محسوب شود.

۲. مطلب دیگری که صاحب عناوین ذکر کردند، این بود که به اشکال دوم هم توجه کردند، یعنی همان کمبودی که در کلام سید طباطبایی بود که ما در اشکال به این راه حل هم این مطلب را گفتیم، اما صاحب عناوین از این غافل نبوده و در مورد اشکال یا مانع دوم هم پاسخ‌هایی دادند. مانع دوم هم این بود که ما می‌بینیم از طرفی تکالیفی که بسیار سهل‌تر اند از تکالیفی که از آن‌ها نام برده شد، اما با قاعده لاجرح نفی شده اند. آنوقت این چه قاعده‌ای است که از طرفی تکالیفی که دارای ضیق و حرج کمتری هستند را نفی می‌کند اما تکالیف سخت و دارای مشقت به قوت خودش باقیست؟ صاحب عناوین سه پاسخ به این اشکال داده اند:

پاسخ اول این بود که این استدلال‌ها غالباً در برابر عامه و برای اسکات خصم به آن اتکا شده و الا خیلی نمی‌شود این مطلب را به عنوان یک دلیل مستقل پذیرفت.

دوم این بود که اغلب این موارد در عرف حرج محسوب می‌شود و اگر نص خاصی در آن نباشد، نفی می‌شوند. سوم اینکه اگر ما به نفی حرج استدلال می‌کنیم، لازمه اش این نیست که آن چیز به تنهایی و با قطع نظر از امور دیگر حرجی باشد، بلکه چه بسا این امور جزئی که شما فکر می‌کنید نفی شده، در حقیقت به ضمیمه بعضی امور دیگر حرجی بودند و به این دلیل نفی شده اند.

اصل اینکه به این اشکال توجه کرده قابل قبول است و این مزیتی است که نسبت به بیان سید طباطبایی دارد، اما پاسخ‌هایی که ایشان داده مانند اینکه این برای اسکات خصم بوده، خیلی نمی‌توان آن را پذیرفت. اینکه قاعده‌ای به این کلیت ذکر شود، اما در موارد جزئی و آنهم برای اسکات خصم بگوییم تکلیف برداشته شده، خیلی قابل قبول نیست مگر اینکه بگوییم اینکه بعضی موارد که سختی کمتری دارند اگر نفی شده و برداشته شده، در حقیقت به واسطه دلیل خاصی بوده و ربطی هم به مسئله حرج ندارد. اما اینکه که مسئله لاجرح را ذکر کردند، برای مقابله و اسکات خصم بوده. شاید در این بخش مشکلی جدی در مطلب صاحب عناوین نباشد. البته پاسخ سوم ایشان یعنی لعله لإنضمامه إلی التکالیف الآخر، هم چندان قابل قبول نیست. اینکه بگوییم چه بسا به انضمام تکلیفی دیگر است نه اینکه خودش رأساً مورد نظر باشد در حد یک احتمال است و هیچ شاهد و مؤیدی هم ایشان برایش ذکر نکرده.

۳. اما مشکل عمده سخن ایشان در ملاکی است که برای این امر ذکر کرده اند. فرمود: و مدارهما غالباً علی زیادة الكم و غلبة الوقوع و عموم البلوی و ندرة المناص و العلاج و إن كان شيئاً لا يُعدُّ تکلیفاً فی نظر العقلا و المکلفین. مدار به نظر ایشان عبارت است از اینکه چیزی از نظر کمی زیاد باشد که موجب عسر و حرج باشد. یعنی ملاک عسر و حرج را

کمیت تکلیف قرار داده، یعنی اگر تکلیفی ولو اینکه فی نفسه آسان است، اما وقتی دوام داشته باشد یا استمرار داشته باشد، می شود تکلیف شاق و سخت. برای این است که ما می بینیم بعضی از امور جزئی نفی شده بخاطر دوام و استقراری که دارد. ایشان ملاک را این قرار داد.

این هم فی غایة الإشکال است، برای اینکه اگر همه مواردی که در آن ها تکلیف نفی شده از این قبیل بود، ما می توانستیم این پاسخ را بپذیریم، در حالی که می بینیم بعضی از این تکالیفی که نفی شده فقط برای یکبار اتفاق می افتد و لذا اینکه ما ملاک حرجی بودن را کمیت قرار دهیم، به نظر می رسد قابل پذیرش نیست.

فتحصل مما ذکرنا کله که راه حل اول که هم صاحب فصول (در یک بیانشان) و هم صاحب عناوین مع اضافه آن را پذیرفته اند مقبول نیست.

راه حل دوم (میرزای قمی)

راه دوم راه حلی است که مرحوم میرزای قمی ذکر کرده و در آن چند احتمال داده شده که باید بیان کنیم و بعد ببینیم این راه حل آیا می تواند مورد قبول قرار بگیرد یا خیر.

ایشان می گوید آنچه در لاجرح و لاضرر نفی شده، نفی مقدار زائد بر آن چیزی است که تکالیف اقتضا می کنند. یعنی تکلیف فی نفسه حرج و مشقتی دارد. بالاخره اینکه انسان مکلف شود به کاری ولو کار نه چندان سخت و مشکل، فی نفسه با خودش مشقت و سختی و صعوبت و عسر و ضیق دارد. بنابراین این مقدار عسر قابل نفی نیست. چون اگر این هم بخواهد وجود نداشته باشد، معنایش اصلا تکلیفی در کار نباشد. البته ملاک در این مسئله متعارف مردم اند. بالاخره برای متعارف مردم تکالیف سختی دارد. بله، عده ای هستند که اگر سخت ترین تکالیف هم برایشان احساس حرج و سختی ندارد.

بنابراین آنچه که به وسیله قاعده لاجرح نفی می شود، عبارت است از آن مقداری که زائد بر مقدار لازمی است که طبیعت هر تکلیفی اقتضا می کند. لاجرح نفی می کند حرج زائد بر مقدار لازم به مقتضای طبع هر تکلیف را آن هم به واسطه متوسط مردم.

ایشان می گوید تکالیف ما یک سختی برای متوسط مردم دارند و یک سختی زائد. این سختی های زائد را گاهی خود شارع برداشته، یعنی ما از طریق نص و دلیل، روایت یا آیه می فهمیم که این ها را خود شارع از ما برداشته و نفی کرده. مثلا نماز تمام در سفر به یک معنا سختی زائد بر اصل تکلیف می شود. اینجا خود شارع دستور داده که در سفر نماز شما شکسته باشد. یا گاهی ممکن است با تزییق این کار را کرده باشد یا با توسعه. اما در مواردی هم خود شارع به آن

تصریح نکرده، بلکه از طریق همین قاعده و بیان یک قاعده به صورت کلی آن را بیان کرده که در آن موارد اگر تکلیف سختی، مشقت، عسر و ضیق داشته باشد برداشته می‌شود.^۱ این خلاصه راه حل میرزای قمی بود. بالاخره این هم یک راه حل است که وجود تکالیف شاق مانند جهاد، خمس، زکات، روزه در گرما تابستان را توجیه می‌کند و می‌گوید طبع آن تکالیف اینطور است و قرار است لاجرح چیزی را بردارد که زائد بر طبع تکلیف سختی‌هایی را تحمیل می‌کند.

در کلام صاحب قوانین چند احتمال وجود دارد که ما باید این احتمالات بررسی کنیم و ببینیم آیا قابل قبول است یا خیر که انشاءالله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. قوانین الأصول، ج ۲، ص ۴۹.